

کارکرد زبان در ادبیات کودک (۴)

ایدئولوژی و روایت

○ مورای ناولز، کرستن مامجر
○ شهرام اقبال زاده (رازآور)

مورد قبول مسیحیت است که در پرتو آن، کودک معصوم پنداشته می‌شود و او را ناقل و حامل پاکدامنی می‌شمارند. در این راستا، بسیاری از نویسندگان، بی‌گناهی و معصومیت کودکان را با خرد و دانایی درمی‌آمیزند؛ زیرا برآنند از آن جا که کودکان، هنوز بری از آلودگی‌های دنیای پیرامون خویشند، بنابراین، قادرند به صورتی شفاف‌تر، حقایق اساسی طبیعت را بفهمند و یا سرشت زندگی را روشن‌تر دریابند. از خردمند به شمار آوردن کودک و معصومیت و فضیلت حاصل از آن که شخصیتی است مخالف با منش بزرگسالان، آموزش‌ها و دستورات بسیار استنتاج می‌شود. پدیده «کودک معصوم‌پنداری» به‌ویژه در عصر رمانتیک‌ها و ادبیات ویکتوریایی، امری عادی و رایج است. باری، در حال حاضر نیز اندیشه «خردمندپنداری کودکان»، همچنان در ادبیاتی که برای کودکان نوشته می‌شود، مهر خود را باقی گذاشته است. تردیدی نیست که چنین سیمایی می‌تواند کودکان را به خود همان‌انگاری^۲ با شخصیت‌های داستانی در کتاب سوق دهد و این پدیده با کارکرد اجتماعی کردن کتاب‌ها همخوانی دارد و این نظریه را مورد تأیید و تقویت قرار می‌دهد.

تبعیض قائل شدن در ادبیات کودکان، به شکل مبالغه کردن در میزان تفاوت بین گروه‌ها، خود را نشان می‌دهد. به عنوان مثال، از داستان «وام‌گیران» یا داستان‌های دربرگیرنده گول‌ها و پریان می‌توان یاد کرد که در آنها به دفعات، شاهد دگرگونی و زیرو بالا شدن‌های فیزیکی، اخلاقی و معنوی بوده‌ایم. به عنوان نمونه، می‌شود «وام‌گیران» را شاهد مثال آورد؛ گرچه همان‌گونه که در داستان «وام‌گیران» مشاهده می‌شود، نیازی نیست که [این نکته] آن‌قدرها هم روشن و شسته و رفته باشد. در این داستان، با وجود مشابهت بسیار بین رمزگان‌های اجتماعی، از یک سو، تبعیض بین وام‌گیران و انسان‌ها پرده‌پوشی می‌شود و از سوی دیگر، تفاوت نحوه «وام‌گیری» بین گروه‌ها مورد تأکید و تقویت قرار می‌گیرد (گو این که در داستان، این وام‌گیری یک سویه است و

از سوی دیگر، «تفرقه‌افکنی Fragmentation» سیاست تفرقه‌انداز و حکومت کن، ممکن است در خدمت ایدئولوژی قرار گیرد. سیاست تفرقه‌افکنی می‌تواند از رهگذر تبعیض و تأکید بر تفاوت‌های گروهی، تبلیغ و ترویج شود. این امر به صورتی بارز، در بخش نقل شده از «بچه‌های راه‌آهن Railway Children»، به چشم می‌آید. برای یادآوری، این بخش را بار دیگر می‌آوریم. باید خاطر نشان کنیم کلماتی که با حروف درشت‌تر آمده‌اند، در متن اصلی، با حروف ایتالیک نوشته شده‌اند. بسیار خوب! بعدها خواهی فهمید پسرها و دخترها در واقع، مردها و زن‌هایی کوچکند. البته، بنیه ما خیلی قوی‌تر است و خیلی پرمات‌تر و پرزورتر از دخترها و زن‌ها هستیم و چیزهایی که به آنها صدمه می‌زند، نمی‌تواند آسیبی به ما برساند.

جالب این‌جاست که در این قطعه، پدیده یگانه‌سازی بین بزرگسالان و خردسالان نیز دیده می‌شود: «پسرها و دخترها در واقع، مردها و زن‌هایی کوچکند.» این امر، در حالی که به تقویت گرایش تبعیض‌آمیز بین جنس‌ها [مرد و زن] می‌انجامد، از سویی و تا حدود زیادی، بر وجود سلطه بزرگسالان بر خردسالان سرپوش می‌گذارد. از سوی دیگر، گرچه این سخنان کوششی است برای فرآیند اجتماعی کردن [پیترا]، طرفه این است که اگر واقعاً دخترها و پسرها مردان و زنان کوچکی هستند، آیا بایسته نیست که منزلتی در خور شأن مردان و زنان داشته باشند و از رفتار کودکان با آنها دست برداشت؟ با چنین استدلالی که دخترها و پسرها را همچو زنان و مردان می‌پندارد، این سخن نیز راست می‌آید: «پس زن‌ها و مردها نیز فقط دختران و پسرانی بزرگ هستند!» همان‌گونه که لوئیس کارول^۱ (۹۸ - ۱۸۳۲)، در شعر پیشکشی [اهدایی به محبوبش، dedicatory] خویش با نام «از درون آینه‌ها Through the Looking glass»، آورده است: «محبوبم! لیک ما کودکان بزرگسالییم!». تاکنون، وضعیت و برداشتی چندگانه بر روابط «بزرگسالان و بچه‌ها» حکمفرما بوده است که این امر تا حدی، بازتاب نظریات

صرفاً وام‌گیران، از انسان‌ها وام می‌گیرند) و «زدی» نیز تنها در داخل گروه رخ می‌دهد (هر چند که در داستان، این امر تنها در بین گروه‌های انسانی اتفاق می‌افتد). هنگامی که پسر، مقالاتی درباره افراد خانواده تهیه می‌کند تا در بازگشت خود، آنها را برای خواندن به آریه‌تی بدهد، مصیبت آریه‌تی [نازه] آغاز می‌شود؛ که این مسئله به کشف و ویرانی خانه زیر آسپزخانه وام‌گیران، توسط زن خدمتکار می‌شود.

چنین مصیبتی، توسط وام‌گیران بزرگسال پیش‌بینی شده بود و واکنش تشویش‌آمیزشان، گویای آن است که آنها حتی [به فراست] دریافته‌اند که آریه‌تی، اطلاعات کافی در مورد نشانی منزلش به پسر داده است و از این رهگذر، پسر می‌تواند خانه او را پیدا کند. از این رو، گرچه روایت نسبت به هر دو گروه، بسیار همدلانه است، بر زیانمند بودن تلاش و حتی تصور خطرناک جابه‌جایی موقعیت فردی و زیرپا گذاشتن مرزها هم به صورت ضمنی و هم صریح، قویاً صحنه گذاشته می‌شود. در نقل و قول زیر، جزو بحثی را که بین پسر و خدمتکار خانه، پس از آن که دومی، از درگیری پسر با وام‌گیران خبردار می‌شود، درگرفته، ملاحظه می‌کنید:

زن خدمتکار به سوی او آمد و برافروخته گفت «تو هم همدست آنها هستی!» سپس در حالی که یقه او را با دست چسبیده بود، او را بر روی پاهایش بلند کرد و پرسید: «می‌دانی آنها با دزدها چه کار می‌کنند؟»

- پسر: «نه!»
- آنها را به غل و زنجیر می‌کشند، این کاری است که آنها با دزدها می‌کنند و همین بلا را سر تو هم می‌آورند!

- پسر داد زد: «اما من دزد نیستم!» و در حالی که لب‌هایش می‌لرزید گفت: «من فقط یک وام‌گیر هستم.»
- «چه هستی؟» آن‌گاه در حالی که محکم مچ او را چسبیده بود، دست او را پیچاند و با کنایه تکرار کرد «هه! وام‌گیر!» اشک چشمان پسر را فراگرفته و پلک‌هایش را خیس کرده بود، اما در دلش این امید را داشت که اشک‌هایش به روی گونه‌هایش سرازیر نشود [تا غرورش نشکند و بیش از این آبرویش نریزد].

- زن فریاد زد: «پس این کار را وام‌گیری می‌خوانی! عجب!» (و این کاری بود که خود، مدتی قبل، مرتکب شده و چنین سخنانی بر زبان رانده بود، حالا بلایی را که آن روز بر سر آریه‌تی آورده بود، به چشم خود می‌دید).
به این ترتیب، تلاش پسر برای یگانه‌سازی خویش با وام‌گیران، ناکام می‌ماند و البته، این ناکامی، از آغاز برای او رقم خورده بود؛ زیرا نوعی تلاش [بیهوده] برای باز تأویل و رمزگشایی از رمزگان‌های اجتماعی «وام‌گیران» است که نه تنها با آن همخوانی ندارد، بلکه حتی استفاده از آن ممنوع است. چنان‌چه کسی از گروه خود چیزی کش برود، این امر دزدی است. از این رو، پسر نمی‌تواند به بهانه انتقال کالای ربه‌ده شده به وام‌گیران، خود را وام‌گیر به شمار آورد. این «بچه وام‌گیران» یا بچه‌های انسان هستند که می‌کوشند در میان بهت و ناباوری بزرگسالان، مرزهای بین گروه‌ها را درنوردند و آنها را زیر پا بگذارند. از این رو، پیام بزرگسالان به آنها این است: نباید مرزهای [ممنوعه]^۲ گروهی را زیر پا گذاشت!

هم در داستان «وام‌گیران»، هم در کتاب‌هایی هم‌چون Stig of the Dump^۳، نوشته کلیو کینگ

(به سال ۱۹۶۳)، پدیده تبعیض و تمایز قابل شدن بین دنیای واقعی و دنیای مجازی به چشم می‌آید و طبیعی و ابدی جلوه داده می‌شود، این امر، اغلب فقط از رهگذر پیامدهای تبعیض‌آمیز، به صورتی گذرا و با نشان دادن حشر و نشر و درامیزی بچه‌ها با ساکنان جهانی دیگر مطرح می‌گردد.

تمایز و تبعیض قابل شدن بین بزرگسالان و خردسالان، در جای خود مورد تأکید و تأیید قرار می‌گیرد و به طور کلی، بزرگسالان از امکان دست‌یابی به جهانی دیگر، منع و نهی شده‌اند؛ مگر از رهگذر بچه‌ها!

داستان «وام‌گیران»، دارای گستره‌ای از چنین مضمون‌هایی است. هنگامی که وام‌گیران بزرگسال، بر روختختی بانوی معلولی - عمه بزرگ پسری به نام «سوفی» - که مست است، ظاهر می‌شوند، او [به واقعی بودن آنها پی نمی‌برد] و آنها را زابیده خیال خویش و ناشی از آشفتگی ذهن و یا منگی بر اثر [زیاده روی در] نوشیدن شراب «می‌دیرا M adeira» می‌داند. زمانی که بچه، زمینه دسترسی به «وام‌گیران» را فراهم می‌کند، او نیز چنین اشتباهی را مرتکب می‌شود که سرانجام، به رها کردن آن جا و اسباب‌کشی دسته‌جمعی از منزل آدمیان منجر می‌شود.

مقایسه بین داستان «وام‌گیران Borrowers The stig of Dump» و داستان «The stig of Dump» جالب است؛ چون در دومی، پدیده یگانه‌سازی در پایان، از رهگذر اشارات نیرومند پیوستگی تاریخی، به دست می‌آید. در حقیقت، این امر سرانجام در برابر پدیده تبعیض مطرح شده در آغاز داستان، قد علم کرده، آن را خنثی می‌کند. روزی که بارنی Barney ولو lou همراه با پدر و مادرشان، برای گردش به نورث داون [دامنه‌های شمالی] رفته و در همان شبی که آن دو به «خل بازی crazy midsummer»^۵ پرداخته بودند، بچه‌ها در همان حوالی، به استیگ stig و گروهش کمک کرده بودند تا سنگ‌هایی را که استوار و قرص ایستاده و از جای‌شان جم نمی‌خوردند، به جای خود منتقل کنند، استیگ را در میان هم‌نوعانش در چاله‌ای یافتند. در شرایطی که سنگ‌ها هم‌چنان در جای خود قرار گرفته‌اند [همان جایی که بچه‌ها آنها را قرار داده‌اند]، اکنون بارنی قادر است دانسته‌ها و یافته‌های خود را که به دور از چشم دیگران و در خفا، با یاری و همدلی استیگ به آن دست یافته، با پدر و مادرش در میان بگذارد:

«در حالی که پدر و مادرش سخت درگیر بحث درباره چند و چون عصرحجر و دوران مفرغ و در حیرت چگونگی انتقال سنگ‌ها [ی بدان بزرگی] به آن‌جا بودند، بارنی، بدون تأمل، وسط حرف آنها پرید و گفت: «این کار تأثیر «یا هو گفتن»^۶ است. «یا هو» سبب انجام کار شد!»

همگی از این حرف به فکر فرو رفتند و اندیشیدند لابد حق با بارنی است؛ هر چند نمی‌دانستند که وی چگونه به این امر پی برده!»

(به نقل از

۱۹۶۳.p.۱۵۹ Clive King. Stig of the Dump)

آن‌گاه در پی حرف استیگ، گفته شده که:

«خبری حاکی از آن بود که او در تعمیرگاه یا گاراژی نزدیک جاده [ی اصلی] کار می‌کرده... اما کسی دیگر می‌گفت او را در پشت کوره راه دهکده پر درخت، بر فراز دامنه آن‌جا دیده است... او درست مانند استیگ، دوست بارنی به نظر می‌آمد، اما شاید هم فقط یکی از خوبشاوندان

او بوده است.»

در واقع، این رمان به صورتی بسیار ظریف، اما به گونه‌ای روشن، گریزناپذیری نفوذ [و سلطه] بزرگسالان را بر خردسالان می‌آموزد و این خود، بر تفاوت ظاهری بین بارنی و بزرگسالان سرپوش می‌گذارد. این امر، خیلی زود، در روایت ارجاعی بارنی رخ می‌نماید. استفاده از واژه «آنها» به صورت غیرارجاعی در این گفته که «آنها به او اجازه داشتن دوچرخه را نمی‌دهند» (به نقل از صفحات ۳ - ۲ نسخه Sainsbury)، نشان از چنین پدیده‌ای دارد. این عبارت، بیان غیرمستقیم اندیشه بارنی است؛ زیرا پیش از این نیز در متن روشن نشده که «آنها» اشاره به چه کسانی است و چه نسبتی با بارنی دارند. «آنها» در متن نمی‌تواند، به خودی خود، نقشی ایفا کند.

اما در خارج از متن، باید شخصیت‌های مورد اشاره را که در جهان داستانی، این قدرت را دارند که به بچه‌ها دوچرخه بدهند، نشان دهد؛ یعنی بزرگسالان و احتمالاً در این‌جا پدر و مادر بارنی، با اشارات و بیاناتی هم‌چون «آن چه بزرگسالان آن را شوخ‌طبعی می‌نامیدند» (صفحه ۱۸) و در جای دیگر «مادربزرگش در گذشته آن را [با شوخی] گرگ باران دیده بودن^۷ می‌خواند» (صفحه ۲۷)، بین بچه‌ها و بزرگسالان تمایز قائل می‌شوند [که هر دو بیانگر برتری بزرگسالان بر خردسالان است]. تلاش بارنی برای اجزای همدلی با استیگ، هم از حیث رفتاری، به عنوان مثال، هنگامی که بارنی برای رفتن به بالماسکه، لباسی هم‌چون غارنشینان می‌پوشد و هم از خلال اندیشه غیرمستقیم که در داستان، به این صورت بیان شده، به چشم می‌خورد. «استیگ به دردی که می‌کشید، اهمیتی نداد و فکر کرد شاید این طور بهتر هم باشد.» (صفحه ۲۱)

گرچه بارنی، در همراهی با استیگ، بر سر دوراهی قرار می‌گیرد. از یک سو، احساس همدلی که توام با تحسین توان «ذاتی» و هوشیاری استیگ است و از سوی دیگر، کوشش‌هایی برای بهبود شرایط استیگ، با فراهم کردن مصالح مورد نیاز برای [ساختن] خانه او؛ آن هم به شیوه‌ای و با زبانی که بزرگسالان با کودکان صحبت می‌کنند:

استیگ: می‌خواهی روشن کردن کبریت را به تو یاد بدهم؟ اول، این قسمت کشو مانند را فشار بده! درست است، اما نه خیلی زیاد و بعد، یک کبریت را بیرون بیاور.

حالا قوطی کبریت را ببند. سمت سفید رنگ کبریت را در دستت نگهدار. طرف سیاه را نه، احمق! حالا آن را به کنار قوطی بمال. مگر نگفتم کنار؟ آن‌جا!

(همان کتاب، صفحه ۴۶)

گذشته از مورد یاد شده، مثال بعدی به روشنی، شیوه حرف زدن بزرگسالان را با او نشان می‌دهد:

بارنی گفت: «آفرین! آفرین!» و ادامه داد «خود خودشه! همین جوری که باید باشد!» همان حرف‌هایی که پدربزرگش، وقتی او کاری را که به او محول می‌شد، [به درستی] انجام می‌داد، به او می‌گفت!

(همان کتاب، صفحه‌ی ۳۴)

«پدر بزرگم همیشه می‌گوید، چوب دو بار آدم را گرم می‌کند؛ یک بار وقت بریدن و بار دیگر وقتی آن را می‌سوزانی.»

(همان صفحه ۳۹)

سرانجام، قطعه‌ای که در پی می‌آید، آشکارترین جلوه ممکن و گواهی روشن بر این مدعاست و فارغ از

هرگونه تعبیر و تفسیری، با بیانی بی‌برده و صریح، بر آن است که بزرگسالان بیشتر می‌دانند و بهتر می‌فهمند و اندرزهای‌شان نیز سودمند و مطاع است و کودکان نیز خود این را می‌دانند. به همین دلیل هم گاه بر آن می‌شورند که چنین طغیان و عصیانی، شاید ناشی از نادانی و افکار بچگانه آنها باشد:

بارنی نگاهی به آسمان انداخت و سنگینی سرمای زمستان را حس کرد. اما با خود اندیشید، برای شکارچیان، سردی هوا چندان اهمیتی ندارد. با وجود این، گرچه کسی هم به او نگفته بود که باید چه بکند، تصمیم گرفت که چکمه لاستیکی و بارانی و کلاه لبه‌دارش را که گردش را نیز می‌پوشاند، بیوشد.

(همان، صفحه ۵۲)

روی هم رفته، می‌توان گفت که این رمان، از راهبرد یگانه‌سازی بهره گرفته؛ اگر هم از راهبرد تفکیک استفاده شده، تنها به منظور تثبیت راهبرد یگانه‌سازی و در پی تحکیم آن بوده است. آن چه این رمان می‌آموزد، پیش و بیش از هر چیز، گریزناپذیری تکامل تاریخی، از رهگذر زندگانی فرد است. استیگ، خود حداکثر استفاده [ی بهینه] را از همه مصالح و امکانات موجود برای گسترش «عمران و آبادی» و به عبارتی، توسعه «مدنیت» به عمل می‌آورد؛ گو این‌که به شدت بر موقعیت و جایگاه او نیز تأکید می‌شود. به عنوان نمونه، در جریان شکار روباه، در صحنه‌ای که می‌تواند روباه را بکشد، از شکار روباه خودداری می‌کند؛ زیرا روباه‌ها خوردنی نیستند.

بارنی هم با وجود آن‌که از خرد سرشار ذاتی و مهارت‌های استیگ، به مقدار زیادی برخوردار است، به شدت وابسته و تابع بزرگسالان و زیر نفوذ و سیطره بزرگ‌ترهای هم‌عصر خویش است.

پاورقی:

۱- نویسنده «آیس در سرزمین عجایب» Lewis Carrol -۱

۲- «خود همان‌انگاری» را در برابر identify آورده‌ام. (م)

۳- آن چه برخی امروزه «خط قرمز» می‌خوانند!

چون به اصل داستان دسترسی نبود و معادل مناسبی نیافتم، عنوان را ترجمه نکردم. (م)Glive King -۴

۵- احتمالاً نام نوعی بازی در انگلستان است (م)

۶- Heave-ho در انگلیسی، حالت دم و بازدم شدید و تخلیه هوای فشرده هنگام اوج کار، همراه با صدای بلند است که معمولاً در کشورهای انگلیسی زبان، برای تلاش توام با بانگ ملوانان به کار می‌رود و عملی است معادل «یا علی» یا «علی مدد» گفتن ایرانیان و به‌ویژه شیعیان، هنگام کار یا «یاهو گفتن»! (م)

۷- با توجه به در دسترس نبودن متن اصلی و عدم امکان تطبیق عبارات یاد شده به منظور همخوانی انگلیسی جمله‌ی - what his Grandmother used to call hot - and-cold - all - over را برای انتقال طنزی که در عبارت آمده بود، به «گرگ باران دیده» برگرداندم که می‌شد «سرد و گرم چشیده»، «بیر دنیا دیده» نیز ترجمه کرد. با وجود این، شاید ترجمه به نحو بایسته صورت نگرفته باشد. (م)